

○ سی رمان و هزاران مقاله: زولا مجموعه آثار عظیمی را از خود به جا نهاده که از يك سودای بزرگ نشأت می‌گیرد، سودای حقیقت. نخستین تمهذات ادبی و هنری او از حقیقت الهام می‌یابد. و سی سال بعد، مقاله مشهور «من متهم می‌کنم».

پیش به سوی حقیقت:

زولا در سی سالگی با بالزاک به رقابت می‌پردازد و اثر توصیفی عظیمی به نام «روگن ماکار» می‌آفریند که هم تاریخ اجتماعی عصر اوست و هم تاریخ طبیعی يك خانواده.

اهالی اکس - آن - پرووانس از دبر باز با نام زولا آشنا شدند. (البته با نام فرانسوا زولا یعنی پدر امیل). فرانسوا همان مهندس و نیزی الاصلی است که آبراه و سدی را که آب مشروب شهر را تأمین می‌کند ساخته است. در نظر امیل کوچک، پدرش مرد عصر جدید و نمونه مجسم علم و پیشرفت است. الکتروی رعب‌انگیز! ولی مرگ فرانسوا زولا در سال ۱۸۴۷ همسرش امیلی و یگانه پسرش «امیل» را ناگهان به تنگدستی می‌کشاند. امیل به خرج دولت در مدرسه بورین به تحصیل می‌پردازد. در این شهر «بورژوا ماب»، «اکس - آن - پروانس»، چنین کاری آسان نیست. علاوه بر این، امیل دیر به مدرسه رفته و زبانش شیرین است. با این وصف، رفیقی می‌یابد به نام هل سزان^(۱) و این نخستین دوست نقاش وست. در آینده دوستان نقاش دیگری نیز خواهد داشت. با مادرش به پاریس می‌رود و در دبیرستان سن لویی در رشته علم معانی و بیان به تحصیل می‌پردازد. گنجی و بلا تکلیفی باعث می‌شود که دانش آموز ممتاز اهل اکس، شاگرد تیلی از آب دربیاید و در امتحانات متوسطه سال بعد رد شود. آیا از آن پس امیل مجبور

خواهد شد که عمر خود را پشت میز اداره سپری کند؟ در ۱۸۶۲، معجزه کوچکی به دو سال تشویش و دربه‌دری او پایان می‌دهد. زولا که به لطف دوستان

پدرش تابعیت فرانسه را تحصیل کرده، به عنوان متصدی بسته‌بندی و تحویل به استخدام انتشارات هاشت^(۲) درمی‌آید. شغل محقری است و ادبیات برای او هنوز فقط همان بسته‌کتابهایی است که برای مردم می‌فرستد. ولی دیری نخواهد گذشت که استعداد او بر همگان آشکار خواهد گردید. در ۲۴ سالگی به عنوان سرپرست تبلیغات انتشارات «هاشت» با نویسندگان بزرگ رابطه برقرار می‌کند: «سنت بو»^(۳)، دو شنبه‌های جدید و «تن»^(۴)، بررسی انتقادی خود درباره حکایات لافوتن را منتشر می‌کند. «لیتره»^(۵) روی لغتنامه‌ی خود کار می‌کند. آزاداندیشی، فلسفه تحقیقی، جمهوریخواهی... برای زولا، انتشارات هاشت جای دانشگاه را می‌گیرد.

در ۱۸۶۴، نخستین کتاب خود را تحت عنوان داستانهایی برای نینون^(۶) برای انتشار به هتسل، ناشر آثار ژول ورن، تقدیم می‌کند و بی‌شکسته نفسی به او چنین اظهار می‌دارد: «آقای محترم! تا به حال سه ناشر از انتشار این کتاب امتناع کرده‌اند. با این وجود من فرد با استعدادی هستم.» زولا که به استعداد خود یقین دارد، از انتشارات هاشت بیرون می‌آید تا تمام وقت خود را صرف نوشتن کند. نخست، به عنوان روزنامه‌نگار، در روزنامه اوتمان^(۷) درباره کتابها و به زودی درباره نقاشی مطالبی می‌نویسد. کار مورد علاقه او آن است که چهره‌های مشهور عصر خود و آن زیباییهای تصنیفی‌ای را که جمهوری دوم شیفته آنهاست بی‌اعتبار سازد. از ماهه^(۸) دفاع می‌کند، خاصه از آن جهت که «مانه» تنهاست. می‌گوید: «من همیشه در کنار مغلوبان خواهم بود». رمانتیسیم هنوز از بین نرفته است. مقاله‌های مهلك زولا به زودی در دو

جلد، تحت عناوین نمایشگاه من، و نرفتهای من به چاپ می‌رسند.

معلوم است که زولا با این مقالات دشمنانی برای خود می‌تراشد. وقتی روزنامه ورشکست می‌شود، زولا برای مدت دو سال بیکار باقی می‌ماند. او از این فرصت برای رمان نویسی استفاده می‌کند. صبحها رمانی

به نام اسرار مارس^(۹)، و بعد از ظهرها نخستین اثر بزرگ خود را به نام ترز راکن^(۱۰) به رشته تحریر

در می‌آورد: ترز به کمک مردی که دلباخته اوست همسرش را به قتل می‌رساند و سپس هر دو در برابر مادرش ترز خودکشی می‌کنند. این واقعه خونین که در محیط معمولی يك مغازه منسوجات پشمی در پاریس روی می‌دهد، با ذوق سلیم جور در نمی‌آید. زولا برای تبلیغ درباره کتاب خود از یکی از دوستانش می‌خواهد تا از او در روزنامه لوفیگار و شدیداً به انتقاد بپردازد.

سپس به دفاع از خود برمی‌خیزد: «هدف من در وهله اول علمی بوده است... من اختلافات عمیقی را که يك فرد دموئی مزاج هنگام برخورد با يك شخص عصبی دچار آن می‌شود، نشان داده‌ام و همان کار تحلیلی‌ای را که جراحان روی اجساد انجام می‌دهند، من روی دو موجود زنده انجام داده‌ام.» بدین ترتیب، کم‌کم صحبت از «تاتورالیسم» به میان می‌آید.

اکنون زولا سی ساله است و طرحی بس عظیم را در سر می‌پروراند: سرگذشت يك خانواده در عصر امپراتوری دوم. نوعی تاریخ اجتماعی از طریق توصیف همه محیطها و نوعی تاریخ طبیعی و پزشکی که انتقال معایب موروثی را از نسلی به نسل دیگر نشان می‌دهد. نویسنده بلندپرواز ما آشکارا در بی‌رقابت با کمندی انسانی^(۱۱) است.

ازدواج

زندگی بی‌بندوبار به سر می‌رسد. امیل زولا و دوشیزه گابریل - الکساندرین پلی روز ۳۱ مه ۱۸۷۰ با یکدیگر در کلیسا قرار ملاقات دارند. جوان کم‌روی اهل جنوب از پنج سال پیش با دختر عامی زیبا و قوی بنیه‌ای که او را به نام خودمانی «کوکو» صدا می‌زند، رابطه دارد. الکساندرین - کوکو می‌خواهد که روابط آن دو مطابق موازین بورژوازی^(۱۲) «مشروع» باشد. بیست سال بعد زولا راز خود را فاش خواهد ساخت: «علاوه بر این، خود او نیز محتاج محبت زنی بود که آرامش او را حفظ کند، به کانون محبتی نیاز داشت که به آن پناه پرد و تمام زندگیش را وقف اثر عظیمی سازد که اندیشه آن را در سر می‌پروراند.»

کوکو حافظ نبوغ زولا و مادر دومی خواهد شد که بی‌مهری‌های طولانی مادر نخستین را جبران خواهد کرد. دو دوست دائمی زولا، هل سزان و هل آلکسی، شهود ازدواج آن دو خواهند بود.

ضربه ۱۸۷۰

جنگ و به زودی شکست سدان^(۱۳) فرامی‌رسد. ناپلئون سوم از صحنه خارج می‌شود. اکنون اثر توصیفی روگن - ماکار چارچوب تاریخی مشخصی دارد. در سال ۱۸۷۱، زولا در مقدمه «داریی خانواده روگن» می‌نویسد: «سقوط خاندان بناپارت نتیجه‌گیری ضروری اثرم را در اختیارم نهاد.

زولا امیل

■ تهیه و تنظیم از: آن برونسویک

■ ترجمه:

سیروس سعیدی



اکنون اثر من دورنمای عصری سبزی شده و یک دوره شگفت‌انگیز از جنون و تنگ‌است. زولا به عنوان یک روزنامه‌نگار جمهوریخواه، ممکن است به مقام استانداری یا معاونت استاندار نایل آید. امیدهایی وجود دارد. به همین دلیل زولا در بورده به انتظار می‌نشیند.

پس از بازگشت به پاریس، در ۱۸ مارس ۱۸۷۱ در اعلام تشکیل کمون^(۱۴) شرکت می‌جوید. او نه مدافع شورش عوام است و نه مثل ساند، فلوریا یا برادران گنگور از سرکوب شورشیان دفاع می‌کند. خشونت مردم هراس او را برمی‌انگیزد. از وقاحت سیاستمداران بورژوا احساس انزجار می‌کند. در انزوای خانه بیلاقی خود در باتینیول بی‌وقفه قلم می‌زند. دارایی خانواده روغن، آغاز سرگذشت افسانه‌ای خانواده روغن - ماکار است. داستان با کودتای دوم دسامبر ۱۸۵۱ و استقرار خشونت‌آمیز حکومت بنیاد شروع می‌شود و در پاریس فاسدی که سفته‌بازان و محترمان تشنه زرو لذت دست تطاول به آن گشوده‌اند، ادامه می‌یابد. جمهوریخواهانی که مدت بیست سال تمام سانسور حکومت سلطنتی را محکوم کرده بودند، اکنون برسرکارند. و حالا این دادستان حکومت جمهوری است که خواستار جلوگیری از انتشار سهم‌سگان شکاری^(۱۵) می‌باشد. جای آن دارد که انسان خشمگین شود.

رمان نویس حقوق‌بگیر

از ۱۲ ژوئیه ۱۸۷۲ به بعد زولا یک رمان‌نویس حقوق‌بگیری می‌شود. ناشری به نام ژرژشارپاتیته تعهد می‌کند که ماهی پانصدفرانک به زولا بپردازد و این یک در عوض سالی دورمان بنویسد! (در عرض بیست سال، زولا هجده رمان خواهد نوشت که تعداد کمی نیست.) روزنامه‌نگاری را به کنار می‌نهد و در خانه خود عزلت می‌گزیند.

«عیناً مثل بورژواها کار می‌کنم. در ساعاتی مشخص: صبحها مثل مفازه‌داری که پشت پیشخوان خود می‌نشیند، پشت میز می‌نشینم و آرام می‌نویسم، به طور متوسط روزی سه صفحه، بدون رونویسی. (...)

البته گاهی اشتباه می‌کنم و چیزی را [خط می‌زنم ولی معمولاً هر جمله را بعد از آنکه دقیقاً در ذهن شکل گرفت روی کاغذ می‌آورم. (...)] روزهایی که از کار خود راضی هستم با همسر و مادرم «دومینو» بازی می‌کنم. به این ترتیب راحت‌تر می‌توانم به انتظار موفقیت بنشینم.» (نامه به پ. بوپوریکین، فوریه ۱۸۷۶).

انتشار رمانهای شکم پاریس^(۱۶)، پیروزی پلاسان^(۱۷) و گناه کشیش موره^(۱۸) قبلاً تحسین برخی از بزرگترین نویسندگان و شعراء نظیر فلوریا، موباسان و مالاومه را برانگیخته است. «آسوموار»، هفتمین جلد از مجموعه روغن - ماکار با اقبال همگان مواجه گردیده و موفقیتی عظیم و بی‌چون و چرا به همراه آورده است. موفقیتی در عین حال جنجال‌برانگیز. هیچگاه نویسنده‌ای معایب مردم را این چنین بی‌پرده نشان نداده است. «هوگو» آن را اثری منفای عفت می‌داند. فلوریا، زولا را ساده لوح می‌خواند و به او می‌نویسد: «شما به چیزهای بی‌معنی معتقدید. به پیشرفت، علم، بشریت. به این کلمات دهن‌پرکن!» دوران تنگدستی زولا به سر می‌رسد. در ۱۸۷۷، در ساحل سن، در مدان، یک خانه بیلاقی

می‌خرد. در نامه‌ای به فلوریا می‌نویسد: «کلبه محقری است بین پواسی و تریل، با این مزیت که از هر ایستگاه راه آهنی دور است و حتی یک بورژوا هم در مجاورت آن زندگی نمی‌کند.» به لطف رونقی که به زندگی او راه می‌یابد، زولا معمار و دکوراتور می‌شود. خانه کوچکش وسعت می‌یابد و مطابق سلیقه آن دوره از اناهی و اشیای تزئینی سبک قرون وسطی آکنده می‌شود. پس از انتشار شیهای مدان^(۱۹)، خانه زولا باتوق «ناتورالیستها» می‌شود. دوستان نزدیک او ژرار، آکسی، هنیک^(۲۰)، هویسمان^(۲۱) و موباسان هستند. انتشار «نانا» موفقیت تازه‌ای برای او به ارمغان می‌آورد. زولا چه به لحاظ خلق و خوی خود و چه به لحاظ سلیقه‌ای که دارد، به خلاف موباسان هرگز اهل عیاشی نبوده است. برای شناختن آداب فحشاء و زبان و رفتار زنان هرجایی از دوستانش کسب اطلاع می‌کند. ولی ناگهان تنها می‌شود. سال ۱۸۸۰ مقارن یک سلسله سوگواریهای هولناک است. نخست دوستش، دورانتی، در ماه آوریل جان می‌سپارد. در ماه مه، فلوریا و در ۱۷ اکتبر مادر زولا می‌میرند. زولا که درمانده و مهیوت شده و «دردهای عصبی وحشتناک» توان او را به تحلیل برده، نگارش روغن - ماکار را متوقف می‌کند و برای چندماه دوباره به روزنامه‌نگاری رومی‌آورد و از این فرصت برای تسویه حساب با منتقدین دست راستی و چپ‌ی خود سود می‌جوید.

معدن

زولا بزودی با انتشار پخت‌وپز^(۲۲)، سعادت بانوان^(۲۳) و سرانجام با انتشار ژریمینال^(۲۴) که موفقیتی عظیم به بار می‌آورد، جهشی تازه می‌کند. این بار زولا آنچه را که «مشکل اجتماعی» و یا «ستیز کار با سرمایه» نامیده می‌شود به گونه‌ای بیسابقه مطرح می‌کند. رنجبران جامعه صنعتی جدید، یعنی کارگران معادن و کارخانه‌ها برای نخستین بار وارد صحنه می‌شوند. زولا ابتدا در نظر داشت شورش گرسنگانی را که سرانجام در خون خود غلطانده خواهند شد، توصیف کند. قهرمان داستان او دختر جوان ناگامی به نام کاترین بود. ولی بازدید از معدن «آئزن»^(۲۵) در سال ۱۸۸۴ طرح داستان را به کلی دگرگون کرد. امید فراوانی که «سوسیالیسم» برانگیخته بود، مایه شگفتی زولا شد. آئین لانتیه^(۲۶) جوان بیکار و تنهایی که از سرما به خود می‌لرزد، علی‌رغم میراث مهلک میخوارگی، قهرمان این تراژدی نویدبخش و پیام‌آور فردای بهتر کارگرانی می‌شود که سرود می‌خوانند. «آئ» که سال بعد انتشار می‌یابد موجب قطع رابطه او با قدیمی‌ترین دوستش، پل سزان، می‌گردد. سزان خود را در شخصیت کلودلانتیه، نقاش همیشه ناسازی‌بی که دشمن خود و دیگران است، بازمی‌شناسد، سپس زولا اثر جنجالی دیگری به نام «زمین» منتشر می‌کند. هرگز نویسنده‌ای سبعتی آزو طمع دهقانان را چنین کوبیده توصیف نکرده است. خشم و نفرت در کتاب موج می‌زند. اکنون که هوگو درگذشته، زولا مشهورترین نویسنده فرانسه است.

عشق جدید

زندگی خصوصی زولا نیز دستخوش تحول می‌شود. نویسنده شکم‌کننده موخاکستری در ۴۸ سالگی عاشق می‌شود. دختر، «زان روزوو» نام دارد. بیست ساله است و به عنوان رختشوی در خانه زولا کار می‌کند. از نظر ظاهری به دختر جوانی شباهت دارد که گروه‌زچهره او را نقاشی کرده و زولا، هنگام

تحصیل، نسخه‌ای از آن را به دیوار اتاق خود آویخته بود. یک سال بعد، زان مخفیانه دختری به نام «دنیز» به دنیا می‌آورد، و بعد پسری به نام ژاک. آکساندرین سرانجام از آزاری که همه می‌دانند آگاه می‌شود. دل زولا به درد می‌آید. قصد ندارد از مونس زندگیش جدا شود. هر چند که او عقیم است. در عین حال نمی‌تواند از دلدادۀ خونگرمی که مادر فرزندان اوست دل برکند. امیل «پرهیزکار»، گاه به بهای ادا و اطوارهای عجیب، همسری دوزنی را که ابتدا وجود یکدیگر را نادیده می‌گیرند، تقبل می‌کند. آکساندرین پس از چار و جنجال فراوان سرانجام فرزندان زولا را خواهد پذیرفت و مهرشان را به دل خواهد گرفت و کاری خواهد کرد که آنان نام پدر خود را داشته باشند.

زمانی که زمان توصیفی «روغن - ماکار» به پایان می‌رسد، ظاهر زولا تغییر کرده است. جوانتر و باریک اندام‌تر شده و به زندگی، آینده، علم و کار اعتماد دارد. به روزنامه‌نگاری که از او درباره طرح‌های جدیدش سؤال می‌کنند، می‌گوید که قصد استراحت دارد. ولی «آیا برای آن را خواهم گذاشت که دست روی دست بگذارم و در مبارزات ادبی شرکت نکنم؟» به دوستان خانه میدان می‌اندیشد که تقریباً همه، با مشاهده واکنش نوجوانی نسل جدید، از او روی برگردانده‌اند.

در ۱۸۹۱، هنگام اقامت در «لود»، فکر نوشتن یک سلسله رمان جدید را در سر می‌پرورانند. سه شهر لورد، رم و پاریس را برای داستانی جدید که «تراژنامه مذهبی، فلسفی و اجتماعی قرن» است برمی‌گزیند. قهرمان اصلی هر سه رمان، کشیشی است به نام «پی‌بی». کشیش جوانی که پس از تردید ایمان خود را از دست می‌دهد و دلپاخته دختر جوانی به نام ماری می‌شود و سرانجام با او ازدواج می‌کند. زولا آیین غیرمذهبی جدیدی را بنیان می‌گذارد:

«عشق بشریت به جای عشق خداوند!»

در این مجموعه رمان (چهار انجیل)، «پی‌بی‌فرمان» که پدر چهار فرزند به نامهای ماتئی، لوك، مارک و زان می‌باشد، سراباشیفته یک آرمان اجتماعی و اخلاقی است. با پایان گرفتن مجموعه روغن - ماکار، زولا با رغبت از اصول ناتورالیستی محبوب خود، رویگردان می‌شود.

اکنون، نویسنده‌ای که بیست سال به ترویج ابتذال و حتی وقاحت متهم شده بود، مرد عبالوار کهنسال و محترمی است که اوجی دوباره گرفته است: در برابر نظریه بورژوازی مالتوس، از زاد و رود دفاع می‌کند (پاروری، ۱۸۹۹). فکر جامعه‌ای آرمانی را در سر می‌پرورانند، نوعی تعاونی بزرگ مبتنی بر اندیشه برادری که در آن کارگران با علم آشتی می‌کنند (کار، ۱۹۰۱). ولی آخرین کار مهم زندگی او، «مبارزه برای پیروزی حقیقت» است....

در دسامبر ۱۸۹۴، در پشت درهای بسته یک سنورای جنگ، عدالت به بازی گرفته می‌شود. دادگاه نظامی پس از یک تحقیق سطحی، بر اساس مدارکی که یقیناً جعلی است، افسری را به خیانت متهم و سپس به حبس ابد محکوم می‌کند. ظاهراً گناه «آفره دریفوس»، افسر خویستندار و غیور، یهودی، بودن اوست.

«هن متهم می‌کنم»

در ۱۳ ژانویه ۱۸۹۸، زولا در صفحه اول روزنامه آروز مقامات نظامی مسبب این پرونده‌سازی را به نام متهم می‌کند و از رئیس جمهور می‌خواهد تا

میان حیثیت ارتش و عدالت دست به انتخاب بزند. ۳۰۰/۰۰۰ نسخه از این روزنامه در همان روز به فروش می‌رسد. ژول گد^(۳۸) سوسیالیست معروف می‌گوید:

«این بزرگترین اقدام انقلابی قرن است.» از ماجرای «کالا»^(۳۹) به بعد هیچ نویسنده‌ای این چنین برای دفاع از یک بیگناه گام به میدان ننهاده است. روش هواداران دریفوس ساده است: واداشتن دولت به این که نویسنده «من متهم می‌کنم» را در یک دادگاه «عادی» به محاکمه بکشد تا جزئیات ماجرای دریفوس آشکار گردد. جنجالی به با می شود قضیه دریفوس، پسر و صدترین ماجرای سیاسی - قضایی قرن است: طی دوازده سال بعد افشاگرها، استعفاها و خودکشی‌های دروغین متعددی صورت می‌گیرد. طرفداران نظم موجود (که نظامیان و روحانیان دست راستی در رأس آنها قرار دارند) دیوانه‌وار می‌ستیزند. تمام اروپا ماجرای دریفوس را نظاره و تعقیب می‌کند و او را بیگناه می‌داند. در فرانسه کار بالا می‌گیرد. زولا خود را عمداً آماج خصومت‌ها کرده است. پس از محکومیت به یک سال زندان به دلیل توهین به ارتش، ناگزیر یازده ماه در انگلستان مخفی می‌شود.

در سپتامبر ۱۸۹۹، دریفوس مجدداً محاکمه، محکوم و سپس بخشوده می‌شود. اعاده حیثیت کامل و بازگشت او به ارتش، هفت سال بعد صورت خواهد گرفت. اما زولا شاهد پیروزی آرمان خود نخواهد بود. صبح روز ۲۹ سپتامبر ۱۹۰۲، جسد او و همسرش که به دلیل خفگی ناشی از گاز درگذشته‌اند، در خانه آنان در خیابان بروکسل پیدا می‌شود. شب هنگام زولا و همسرش بوی گاز کربنیک را که از بخاری دیواری متصاعد می‌شد احساس کرده بودند: زولا از جای خود بلند شده و کوشیده بود تا پنجره را باز کند. جسدش را روی کف اتاق پیدا کردند. آلکساندرین بعد از ظهر به هوش می‌آید و خبری را که در آن هنگام تمام مردم فرانسه می‌دانند، می‌شنود: زولا مرده است. یک تحقیق شتابزده پلیس آن را حادثه‌ای غیر عمدی معرفی می‌کند. اما بیست سال بعد، یک کارگر بخاری ساز برای رفیق خود فاش خواهد کرد که وقتی در خانه مجاور زولا عملیات ساختمانی انجام می‌گرفته، او با استفاده از فرصت، دودکش اتاق زولا را مسدود کرده و صبح روز بعد، یعنی ۲۹ سپتامبر، نیز برای از بین بردن ردبای خود به آنجا مراجعت کرده است. در پرتو این قتل و مرگ مظلومانه و قتل‌های دیگری که با یکدیگر تطبیق می‌کنند، نتایج تحقیقات پلیس، امروزه سست به نظر می‌رسند. زولا دشمن کم نداشت.

فردای مرگ او، لیبیر پارول^(۴۰)، روزنامه مخالفان دریفوس، بشیرمانه چنین خواهد نوشت: «یک حادثه منفرد ناتواریستی: زولا خفه شد!» روز ۵ اکتبر، جمعیت انبوهی در گورستان «مورنارتر» حضور می‌یابد. ۶ سال بعد، در ۶ اکتبر ۱۹۰۸، بلندپایگان جمهوری سوم با لباس تمام رسمی، جسد زولا را در پانتئون دفن خواهند کرد. و به این ترتیب، جمهوری سوم دین خود را به نویسنده «من متهم می‌کنم» ادا خواهد کرد.

«آن برنوسویک»
کشف ناتواریسم
زولا انسان عصر خود اروپا، است. مردی



سال‌شمار زندگی زولا

- ۱۸۴۰ - امیل زولا در ۴ آوریل در پاریس چشم به جهان می‌گشاید. در هفت سالگی، پدرش که مهندسی عالی مقام است، درمی‌گذرد. کودکی زولا در کلاس «آن - پروانس سیری می‌شود. دوستی با پل سزان.
- ۱۸۵۸ - زولا با مادرش در پاریس سکنی می‌گزیند. نتگد دستنماید. در امتحان نهایی متوسطه برنده می‌شود. زندگی بی‌برنامه، بحران اخلاقی، زولا انتظار روانیک می‌سرایند.
- ۱۸۶۲ - به عنوان روزنامه‌نویس، در عالم نقاشی از مانه و در عالم سیاست از جمهوریخواهان حمایت می‌کند. ترزاکن در ۱۸۶۷ منتشر می‌شود.
- ۱۸۷۰ - ازدواج با الکساندرین ملی، سقوط امپراتوری دوم فرانسه. آغاز انتشار مجموعه «روگن» - ماکاره، با دارایی خانواده، روگن و سهم سگان شکاری.
- ۱۸۷۷ - نخستین موفقیت عمومی بزرگ به دنبال انتشار آسموار، دوستی با برادران گنگور، فلوری، دوده و نورگنیف.
- ۱۸۸۵ - پس از انتشار نانا و پخت، ویز، ژرمنیال موفقیت عظیمی به بار می‌آورد. زمین جنجال به با می‌کند. زولا به عنوان رئیس مکتب «ناتواریسم»، دوستان خود (الکسی، هویسمان و مویسان) را در خانه مغان گردهم می‌آورد.
- ۱۸۸۸ - زندگی‌ش را میان همسرش الکساندرین و همسرش ایش ژان زورو تقسیم می‌کند. از زبان دو فرزند به نامهای دیز (۱۸۸۹) و زاک (۱۸۹۱) خواهد دانست. انتشار «آثر» موجب قطع رابطه او با سزان می‌شود.
- بیست رمان مجموعه «روگن» - ماکاره به پایان رسیده است. هشت بار بی‌سجه نامزد عضویت در فرهنگستان می‌شود. آغاز مجموعه رمانهای «مردمان» به شهر لور، رم و پاریس.
- ۱۸۹۸ - در ۱۳ ژانویه، «من متهم می‌کنم» در روزنامه ارور منتشر می‌شود. زولا با اطمینان از بیگناهی سروان دریفوس، ستاد ارتش را به برنده سازی منم می‌کند. زولا را به یک سال زندان محکوم می‌کنند.
- ۱۹۰۲ - زولا در اتاق خواب خود بر اثر خفگی جان می‌سازد. حادثه احتمالاً عمدی است. در ۱۹۰۶ از دریفوس اعاده حیثیت می‌گردد. در ۲ ژوئن ۱۹۰۸، پنهانی جسد زولا به پانتئون منتقل می‌گردد.

است که به دانش، پیشرفت و آموزش اعتقاد راسخ دارد. به این سؤال که «آیا هنرمند می‌تواند به پیشرفت عظیم معرفت و تمدن که مشخصه دوران است کمک کند یا خیر» زولا بارها در نوشته‌های فلسفی گوناگون خود پاسخ می‌دهد. در مشهورترین آنها، «رمان تجربی»^(۳۷)، نویسنده اعلام می‌کند: «همه‌ما همگام با قرن خود برای نیل به یک منظور بزرگ که همان سلطه بر طبیعت و صدچندان شدن قدرت انسان است می‌کوشیم.»

بنابراین، رمان نویس هدنی دارد: حل معماهای روح آدمی با نسبت دادن آنها به عوامل جبری زیست‌شناختی و اجتماعی. برای کاوش این اعماق ظلمانی، زولا به سه کتاب که مونس دائمی او هستند، مجهز است: در باب اصل انواع^(۳۷)، اثر چارلز داروین (که در ۱۸۶۲ به فرانسه ترجمه شده است)، رساله توارث طبیعی^(۳۸)، اثر پروسپرو لاکاس (۱۸۴۷) و مقدمه‌ای بر مطالعه طب تجربی^(۳۹) (۱۸۶۵) اثر کلود برنار.

از ۱۸۶۶ به بعد، زولا ناتواریسم را برنامه کار خود قرار می‌دهد. خود واژه تازگی ندارد. برای همعصران او ناتواریسم فلسفه‌ای است که در آن هر چیز فوق طبیعی نفی می‌شود. یک فلسفه زیباشناختی که در آن به غنی‌ترین وجوه طبیعت و جسمانی‌ترین وجوه موجودات ارجح نهاده می‌شود و سرانجام، ناتواریسم نوعی حرفه به شمار می‌آید: ناتواریست یعنی متخصص علوم طبیعی. زولا همه این معانی را در تعریف خود از ناتواریسم ادبی وارد می‌کند: «رمان ناتواریستی» زبان رسای غریزه و محیط خواهد بود و اخلاق و روانشناسی به اصطلاح سنتی در آن نقشی بازی نخواهد کرد.

با این اصول گاه بیم آن می‌رود که رمان به یک دستگاه مکانیکی و شخصیتها به موجوداتی بی‌اراده تبدیل شوند. نمونه بارز آن «ژاک لانتیه» شخصیت زمان دیوسیرت^(۴۰) است که از سائقه جنایتی که در سرشست او نهفته است پیروی می‌کند: «ژاک این شکاف موروثی را به خوبی احساس می‌کرد (...). این در وجود او به صورت از دست دادن ناگهانی تعادل روانی بروز می‌کرد و به شکستگیها و حفره‌هایی می‌مانست که من او از آنها می‌گریخت.»

ولی زولا گرفتار نظام خود نمی‌شود. نظام او، در واقع، وسیله‌ای برای ترسیم چارچوب رمانها و حد و رسم شخصیتهاست. هر اندازه که کار نگارش پیش می‌رود، پیچیدگی رمان آشکارتر می‌شود، خیالپردازیهای شگفت نویسنده اوج می‌گیرد و واقعیت به افسانه تبدیل می‌شود.

اتوصیف معدن در ژرمنیال بهترین نمونه این اوج گیری تخیل است. زولا قبلاً این معدن را دیده است. در ۲۶ فوریه ۱۸۸۴ او تا عمق ۶۷۵ متری گودال رنار در دونن پایین رفته و نحوه کار کارگران را تماشا کرده و آنها را قدم به قدم، گاه از خلال تخته‌سنگهایی که آب از آنها می‌تراود، تعقیب کرده است. زولا، به عنوان یک گزارشگر، حدود صد صفحه یادداشت برداشته است: مناظر مشاهده شده، حرکات، اصطلاحات، بوها، رفتارها و حالات، اطلاعات جغرافیایی، اقتصادی و قوم‌نگاری‌ای که اساس رمان بر آنها استوار گردیده بی‌نظیر است و کارگران معدن وقتی که ژرمنیال را بخوانند چهره خود را در آن

به راحتی بازخواهند شناخت. در عین حال، این معدن کانون همه اوهام است. هیولایی است که آدمها را می‌بلعد. دوزخی است که در آن انسان کيفر می‌بیند. گوری است که انسانها در آن مدفون می‌شوند و سرانجام شکم باروری است که از آن نسل نوینی از دادگستران بیرون خواهد آمد.

این قدرت زولا است. قدرت مشاهده و انتقال مشاهدات خود به تصاویر، حماسه و اساطیر.

زولا و نقاشی‌های او

«از افراد عبث و ناتوان بیزارم... از کسانی که گله‌وار در حرکتند بیزارم... از مودیهایی که دیگران را به سخره می‌گیرند... از ابلهانی که دیگران را به دیده تحقیر می‌نگرند بیزارم. از عالم‌نماها و فضل‌فروشها و افراد ملال‌آور بیزارم...»

با این سیل انتقادات و شکوه‌های مکرر است که امیل زولا - درست در ۲۶ سالگی - در ۱۸۶۶ ناگهان گام به عرصه نقد هنری می‌نهد.

تمایل او به دادن گزارش در مورد نمایشگاه‌های نقاشی برای آن است که صراحتاً بگوید که درباره هنر معاصر چه نظری دارد و از همه «مردودین»، یعنی همه نوآرانی که فرهنگستان فرانسه سرسختانه از گسودن درهای خود به روی آنان امتناع می‌ورزد، دفاع کند. این مردان که دارند «هنر را به گونه‌ای انقلابی دگرگون می‌کنند»، همان کسانی هستند که از ۱۸۴۷ به بعد «امپرسیونیست» نام می‌گیرند و ما امروزه با گنجینه آثار آنان آشنا هستیم. اسامی آنان عبارت است از مانه، مونه، بیسارو، ژنوار و سزان که دوست کودکی زولا و بزرگترین امید اوست.

نشان دادن حقیقت، به تصویر کشاندن زندگی

ولی زولا علی‌رغم مهارتی که دارد به بحث و مناظره اکتفا نمی‌کند. برنامه‌ای تدوین می‌کند و با تحلیل آثار منظره‌پردازان مبانی نظریه «ناتورالیسم» را

زنده باد احساسات نیک

○ لیر: نخستین خاطره‌ای که از زولا دارید چیست؟

● ژان فرانسواکان: «گناه کشیش موره» را در ۱۳-۱۴ سالگی خواندم. موضوع داستان را از یاد برده‌ام ولی آن باغ جنوب فرانسه را پیش چشم دارم. درست مثل این که آن را دیروز دیده باشم. باغی برگل و گیاه، عطرآگین و سهوایی. تنوع طعمها، عطرها و رنگها باوازگانی که از دهتی باورنکردنی برخوردارند، توصیف شده است. ستر زولا، به خلاف آنچه که می‌گویند، خصلتی بسیار سهوایی دارد. در عین حال، غنای اثر او ناشی از تحقیق اولیه است. زولا نمی‌تواند «روزنامه‌نگار» است. علاقه شدید او به عکاسی نشانه آن است. در «ژرمینال» گزارش مربوط به معدن، اصطلاحات فنی و حرکات، همه دقیقند. این دقت می‌توانست ملال‌آور باشد ولی آهنگ، بویایی و حالت موزون جملات آن را تحت الشعاع قرار داده است.

زولا را با «واقعگرایی سوسیالیستی» یکی می‌گیرند. این معنی ندارد. زولا خیلی پیچیده‌تر از این است و بیش از او هیچ‌وجه تئوی نیست. در آثار او فهمان مثبت وجود ندارد و علاوه بر این همه کارگران [در آثار زولا] به طور موردی دامن‌الخرمنند.

بی می‌ریزد. هدف هنرمند نشان دادن حقیقت است؛ ولی «واقعگرایی» کافی نیست، هنرمند باید «زندگی را به تصویر بکشد». نقاشی نه فقط به کارشناسان ماهر بلکه به طابع نیرومندی احتیاج دارد که قادر به بازآفرینی طبیعت باشند و به این ترتیب چیزی به هنر بیفزایند. زولا آرزوی کند که «روزی آثار تمام نقاشان جهان در تالار عظیمی گردآورده شود و ما بتوانیم حماسه آفرینش را، صفحه به صفحه، همچون «شعری» که به «هزار زبان» سروده شده، بخوانیم.»

توقعات زولا بیش از حد است. به طوری که پس از سی سال مبارزه چیزی جز سرخوردگی احساس نمی‌کند: «هیچ یک از هنرمندان این گروه امپرسیونیست نظریه نوینی را که همه آنان به طور پراکنده در آثار خود به ارمغان آورده‌اند. با قدرت و به طور کامل تحقق نبخشیده است... این افراد پیش‌کسوتند ولی هنرمند نابه‌هوز با به عرصه وجود نگذاشته است... جستجو برای یافتن شاهکاری که این نظریه جدید را به همه بقبولاند کاری بیهوده است...»

به این معناست که «اثر» را باید خواند. رمانی که «دنیای هنر» مشتاقانه در انتظار آن بود ولی پس از انتشار در ۱۸۸۶ با موفقیت روبرو نشد. کلودلانتیه، «نقاش بزرگی که به مرحله کمال نرسیده»، از فرط نومیدی در برابر تابلوی ناتمام خود انتحار می‌کند. موضوع تابلو زن عظیم‌الجثه‌ای است که نقاش نمی‌تواند به او حالتی زنده بدهد. در طرح اولیه زمان، زولا می‌نویسد: «او نه یک فرد ناتوان بلکه آفرینشگر پیش از حد بلندپروازی است که می‌خواهد تمام طبیعت را روی یک برده نقاشی گردآورد و به این خاطر خواهد مرد.» سزان که همیشه از حاصل کار خود ناراضی است، این دعوت به خودکشی را سوء تعبیر می‌کند. به استثنای بیسارو، همه دوستان نقاش زولا از او روی برمی‌تابند.

در ۲ مه ۱۸۹۶، زولا با این عبارات، در روزنامه لوفیگارو، با «نقد» وداع می‌کند: «من وظیفه خود را

○ لیر: ولی غالباً زولا را به خاطر احساسات نیکویش سرزنش کرده‌اند...

● ژ-ف. ک: آه! بله، این جمله مشهور ژید که می‌گوید: «با احساسات خوب نمی‌توان ادبیات خوب خلق کرد» زبانهای بسیاری به باز آورده است. این جمله را به یک اصل حزمی برای ارباب دیگران تبدیل کرده‌اند. حرفی بی‌معنی‌تر از این پیدا نمی‌شود. نویسندگان بزرگ را در نظر بگیرید، مثلا ولتر و هوگو را. زولا ثابت کرده که با احساسات نیکویی نظیر نیاز به عدالت، آزادی و برابری می‌توان آثار ادبی خوب ایجاد کرد. دومین حرف بی‌معنی جدید این است که معمولاً تصور می‌شود نویسنده باید فی‌البداهه شاهکارهایی را بیافریند و فراموش می‌کند که ادبیات نیز استعداد آن را دارد که جهانها و تپههایی (دن کستوت، گاورش) بیافریند. شخصیت‌های زولا نظیر تانا، ترزراکن و ژاکلانتیه را همه مردم می‌شناسند.

○ لیر: آیا نسبت به شخصیت انسانی زولا احساس علاقه می‌کنید؟

● ژ-ف. ک: درگیری شخصی او در ماجرای دریفوس معرکه است. معمولاً او را نویسنده عاقلی معرفی می‌کنند که در ۵۸ سالگی ناگهان به مفهوم تعهد می‌ریزد.

انجام دادم و برای هدفی خوب مبارزه کردم... اگر لازم باشد از آنچه که قبلاً دفاع کردم دوباره دفاع خواهم کرد، زیرا در آن زمان این فکری تهورآمیز بود، برحمتی بود که باید در سرزمین دشمن برافراشته می‌شد...» ژان بل مورل

پانوشتها

- 1- Rougon - Maquart
- 2- P. Cézanne
- 3- Hachette
- 4- Sainte-Beuve
- 5- Taine
- 6- Litré
- 7- Contes à Ninon
- 8- Evénement
- 9- Manet
- 10- Les mystères de Marseille
- 11- Thérèse Raquin
- 12- Comédie humaine
- 13- Sedan
- 14- Commune

۱۵ - La Cureé

- 16- Le Ventre de Paris
- 17- La Conquête de Plassans
- 18- La Faute de l'abbé Mouret
- 19- Les Soirées de Médan
- 20- Hennique
- 21- Huysmans
- 22- Pot-Bouille
- 23- Au bonheur des dames
- 24- Germinal
- 25- Anzin
- 26- Etienne Lantier
- 27- Aurore
- 28- Jules Guesde
- 29- Cals
- 30- La Libre Parole
- 31- Le roman expérimental
- 32- De l'Origine des espèces
- 33- Traité de l'hérédité naturelle
- 34- L'introduction à l'étude de la médecine expérimentale.
- 35- La bête humaine

بی می‌برد. حال آن که زولا همیشه متعهد بوده، منتهی در آثارش. در تانا با اخلاقی بورژوازی، در شکم پاریس با سودجویی و بند و بست و در هزیمت [سکست] با نظامی‌گری مبارزه می‌کند. رمانهای او همواره خشم افراد متنفذ جامعه را برانگیخته‌اند. نکته تازه در ماجرای دریفوس آن است که زولا این بار به جای نوشتن کتاب، شخصا وارد ماجرا می‌شود.

○ لیر: ولی زولا برای مبارزه سیاسی استعداد چندانی ندارد، چرا به این کار مبادرت می‌کنند؟

● ژ-ف. ک: مقاله «من متهم می‌گم» به بهترین نحو نوشته شده، ولی این حقیقت دارد که زولا در دادگاه ناسیانه رفتار کرد. توده‌های مردم هراس او را برمی‌انگیزند و فرار او به لندن یک خطاست. مبارزه او منطقاً ایجاب می‌کرد که به زندان برود. البته بی تردید در زندان با او خیلی خوب رفتار می‌شد؛ زولا بی‌محابا وارد این ماجرا می‌شود چون مثل همه جمهوریخواهان عصر خود مسحور ویکتور هوگو (متوفی به سال ۱۸۸۵) است. بیش خود می‌اندیشد: «سعی کنیم به خوبی او عمل کنیم». از شناس زولا در این زمان، هوگو مرده بود و آلا ماجرای دریفوس را از جنگ زولا می‌ریود.